

روایتی کوتاه از رای‌ی در زمستان ۲۹ سال پیش



م. مصطفوی

رطوبت اثر سردی هوای گرفته پاریس را زیاد میکرد. سی سال دوری از وطن میگذشت و از پشت پنجره به بیرون نگاه میکردم. در فکر بودم، ناگهان نگاهم به ذره برفی افتاد که سعی میکرد بر زمین بنشیند اما جریان هوا آن را در آسمان جابجا میکرد. نمیدانم چرا این صحنه مرا یاد ایران انداخت، همانطور که گاه مزه ای زیر زبان می آید و خاطرات بسیار دور و حتی خاطرات دوران کودکی را نزد انسان زنده میکند، برف پاریس نیز زمستان سرد ایران را بیادم آورد. و از آنجا که این روزها در رسانه های عمومی فراوان سخن از انتخاب اوباما میروید من هم یکباره بیاد سرمای زمستان ۲۹ سال پیش افتادم که مردم ایران گرماگرم انتخاب اولین رئیس جمهوری بودند. شاید میخواستم گرفتگی هوای پاریس را با خاطره ای خوش پاک کنم.

آنزمان در پاریس در سفارت ایران به همراه عده ای، حدود ۱۰ نفر، بر رای گیری نظارت میکردیم. از قضا آنروز در پاریس هوا آفتابی بود وصف طولانی ای جلوی سفارت بوجود آمده بود. بعد از آن روز چنین صف طولانی ای برای انتخابات در مقابل سفارت دگر هرگز بسته نشد. آنروز همه نوع ایرانی، کسانی که در جلسات سیاسی شرکت میکردند به اصطلاح آنزمان، حزب الهی، توده ای، سلطنت طلب، ملی، چپی، سه جهانی و مردمی عادی که کمتر در جلسات سیاسی حضور پیدا میکردند... از زن و مرد برای رای دادن در انتظار بودند. چهره ها شاد و قیافه ها غرق امید بود، توانایی درنگها برق میزد. دکتر امیر علایی سفیر ایران، یار مصدق و حقوق دان دانشگاه فرانسه گاهی سری به صندوقها میزد. هنوز فصل آن نرسیده بود که امیر علایی توسط رژیم به قتل رسد و جنایتکاران در اروپا سفیر ملتی چند هزارساله شوند. آنزمان افرادی فرهیخته همچون دکتر نصیر السادات سلامی در رم و دکتر امیرعلایی در پاریس سفیران ملت ایران بودند. یاد شمارش آرا در پاریس افتادم، شاید به غیر از آن ۱۰ نفر ۵۰ نفر دیگر از رای دهندگان هم بر آن نظارت می کردند همه وسواس بخرج میدادند. چند ساعتی قبل از آن نگاه خندان مرد مسنی توجه ام را جلب کرده بود. او وقتی به اطاق صندوقهای رای رسید، نگاهش دنبال چیزی میگشت انگار کمک میخواست. نزدیکش شدم، با فارسی بسیار شکسته گفت "من بلد نیست فارسی بنویسم" و به فرانسوی ادامه داد و گفت که ۴۰ سال است در فرانسه زندگی میکند اما ملیت ایرانی اش را نیز حفظ کرده است. میخواست رای بدهد از من خواست برایش بنویسم. نمیدانستم چگونه برخورد کنم از اینکه برای شخص دیگری رای بنویسم راضی نبودم. گفت به بنی صدر رای میدهم، از اینکه چنین هم رای پیدا کرده بودم هم خیلی تعجب کردم و هم خیلی خوشحال شدم. او را بعد بکنار اعضای انجمن اسلامی دانشجویان که پشت میز نظارت حاضر بودند و مخالف بنی صدر تبلیغ کرده بودند بردم و روی کاغذ سفیدی رای اش را در مقابل آنان نوشتم، او رای اش را به صندوق ریخت و در آن لحظه در چهره اش نوعی فراغ بال را میتوان یافت، چنین بنظر میرسد که به وظیفه اش عمل کرده بود. خصوص که از شهرستان فقط برای اینکار به پاریس آمده بود. بهرحال تا ساعت ۱۰ شب همه در سفارت بودند، سفارت آنروز متعلق به همه بود و رای ها را چندین و چند بار شمردیم. بعدها دوستی برابم تعریف کرد که در آن زمستان سرد در داخل ایران چقدر مردم وسیع شرکت کردند و در شهرهای مختلف، از شرق و غرب و شمال و جنوب کشور، انتخاب بنی صدر بعنوان نفر اول تقریباً یکسان بود. در روستاهای دورافتاده، زیر سرمای منهای ۱۵ درجه مردم به امید روزهای بهتر به پای صندوقهای رای رفته بودند. شب هنگام آرای ایرانیان مقیم فرانسه در پاریس با یکی دو درصد اختلاف همان آرای مردم ایران شد که چند روز بعد اعلانش تعجب بسیاری از سیاستمداران را برانگیخت. یک وجدان جمعی برای این انتخاب بوجود آمده بود. بنی صدر با ۷۶ درصد آرا اولین منتخب ملت ابران شد. چند روز قبل از اولین انتخابات ریاست جمهوری، رفسنجانی و احمد خمینی برای جلوگیری از نامزد شدن بنی صدر به او در حضور اعضای شورای انقلاب از جمله آقایان سحابی و معین

فرگفتند امام میگوید:

"این سنت بدی خواهد شد که در جمهوری اسلامی در اولین انتخابات کار به دور دوم بکشد شما به نفع آقای حبیبی کنار بروید و بعد نخست وزیر او بشوید".

هیچ یک از آنان باور نمیکرد که بنی صدر در دور اول رای بالا را بیاورد. اما رای مردم جای هیچ شکی نگذاشت خصوصا که نامزد روحانیت "اصول گرا" یعنی آقای حسن حبیبی تنها ۳ درصد آرا را بدست آورد، آقای حبیبی در دهه شصت وزیر دادگستری شد و اکنون رئیس فرهنگستان سرزمین سعدی و فردوسی و مولانا و حافظ است. او بر نمای بیرونی ساختمان فرهنگستان اشعار خودش را حک کرده است. بنی صدر قبل از انتخابات به نمایندگان بهشتی، خامنه ای و رفسنجانی که به نزد او رفته بودند گفته بود:

"معنای انتخاب من این خواهد بود که مردمی که انقلاب کرده اند نمیخواهند به نظامی بگردند که در آن اقلیتی به هر اسم و عنوان بنشینند و به جای ملت تصمیم بگیرد برای مردم کاندیدا درست کنند برای ملت مجلس درست کنند برای ملت دولت درست کنند و به آن تحمیل کنند معنای انتخاب من این خواهد بود که دوره این بساط تمام است".

اما ۲۹ سال از آن زمان میگذرد و نظام ولایت فقیه کوشید و میکوشد که بگوید برای همیشه دوره آزادی تمام شده است و ثوبت حاکمیت روحانیت است. بنی صدر که خمینی را همچون یک پدر دوست داشت و میخواست که انقلاب از راه خود منحرف نشود، چندی نمیگذرد و نظامی که در مقام ریاست جمهوری اش قرار گرفته بود را با یک رژیم فاشیستی مقایسه میکند. او در بهار ۱۳۵۹ بعد از بارها هشدار به آقای خمینی نوشت:

"بخدا اینهمه خشونت در خور یک حکومت فاشیستی نیست چه رسد به یک حکومت اسلامی. دیروز که از سفر بازگشتم ۳۰ محکوم به اعدام یا اعدام شده اند و یا منتظر اعدام هستند. با این میزان خشونت جامعه همگرانی پیدا نمی کند و جو سنگینتر میشود. غالب محکومان بناحق محکوم میشوند" ...

اما روزی که بنی صدر انتخاب شد گمان نمیکرد که در سال ۶۰ به جرم دفاع از آزادیهای سیاسی و دادن راه حل مراجعه به مردم و برگزاری رفراندوم برای خروج از بحران، به اختفا و سپس به خارج رود، و ۲۸ سال در تبعید از جمله کارش یادآوری اصول انقلاب و افشای مداوم جنایتهایی شود که دامن هزاران نفر ایرانی را تاکنون گرفته است. روز اولین انتخابات ریاست جمهوری گمان نمیرفت که سه کاندیدای دیگر ریاست جمهوری - که هر سه مخالف استبداد روحانیت بودند و بعد به یاری بنی صدر نیز شتافتند- صادق قطب زاده، کاظم سامی و داریوش فروهر به طرز فجیعی اعدام شوند و یا به قتل برسند. دربار مدنی نیز که با ۱۵ درصد آرا نفر دوم قرار گرفته بود و از مخالفان حاکمیت روحانیت بود، از حمایت آمریکا برخوردار بود و بعدها معلوم شد که از آنها کمک مالی نیز دریافت کرده است، بعد از چندی مجبور شد به خارج از کشور پناه ببرد. هنوز روزی که بنی صدر در سال ۶۰ وارد آپارتمان کوچکش در حومه پاریس شد را بیاد دارم. آن لحظه بنظرم رسید که همه چیز را باید از نو ساخت، چه کار سختی، مگر ممکن است آن همه امید و شوق و شور و همیستگی و معنویت را که در بهار انقلاب زندگی کرده بودیم را دوباره بازیابیم. در خرداد ۶۰، انقلاب زیر پای خشونت زجه میزد و امید از خانه ها رخت بسته بود.

موفقیت بنی صدر مقاومت و پیگیری ۲۹ ساله اش در دوری از وطن و ایستادگی در مقابل قدرتهای بیگانه و تلاش در راه استقرار جمهوریت و مردمسالاری است. اکنون ۲۹ سال از آن زمان میگذرد و من در هوای سرد پاریس در این فکر بودم که رای دادن چقدر مسئولیت دارد. آیا تمام کسانی که رای داده اند بعد از ۲۹ سال هنوز از انتخاب خود راضی هستند؟ آیا کسانی که به خمینی لبیک گفتند سالها بعد از کار خود راضی هستند؟ آیا کسانی که دو ماه پیش به اوپاما رای دادند ۱۰ سال دیگر، ۲۰ سال دیگر، ۳۰ سال دیگر به رای ای که داده اند افتخار خواهند کرد؟ ۲۹ سال عمر یک نسل میشود، ۲۹ سال بعد از انتخاب و به چنین مقامی رسیدن و سالم ماندن و پیگیر بودن در مبارزه شرط اصلی موفقیت است. پیروزی بنی صدر تنها در انتخابات نبود. کم نیستند کسانی که با حمایت مردم در انتخابات موفق میشوند اما اندی بعد از مردم دور میشوند. پیروزی بنی صدر تنها ایستادگی شجاعانه او در مقابل استبدادهای شاه و خمینی نیست، او ۶۰ سال از عمر خود را در یک راه، راه استقلال و آزادی و رشد و عدالت اجتماعی گذرانده است، او ۶۰ سال است که حول یک باور، نظریه موازنه منفی، بنام مسلمانی آزاد اندیش، خلق میکند، رشد میکند و از همه مهتر امید میسازد. احساسی شادی ای که امروز به من دست میدهد بدین خاطر است که تنها یکبار به شخصی به صفت سیاسی رای داده ام و ۲۹ سال بعد به راحتی میتوانم بگویم که به انتخاب خود افتخار میکنم. من بعنوان یک ایرانی که به او رای داده از وی نهایت تشکر را دارم.

منبع: عصر نو